
علل و پیامدهای اجتماعی فقر و نابرابری اقتصادی و راهکارهای رفع آن در اندیشه سید قطب

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۲/۱۷

شاهین زرع پیما^۱

مینا جهانشاهی^۲

مهدی حسین زاده یزدی^۳

چکیده

فقر و نابرابری اقتصادی پدیده‌ای است که پیامدهای اجتماعی مختلفی را بر جامعه انسانی عارض می‌گرداند. تکوین این پدیده به عللی راجع است که هر یک از اندیشمندان علوم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، مبتنی بر مکتب فکری خویش، سویهایی از آن را روشن ساخته و متعاقباً راهکارهایی را برای حل آن برشمرده‌اند. این مقاله در پاسخ بدین پدیده اجتماعی شکل گرفته و درصدد آن است که علل و پیامدهای اجتماعی فقر و نابرابری اقتصادی و راهکارهای رفع آن را از منظر یکی از متفکران مسلمان که در این زمینه آثار و آراء گسترده‌ای دارد، یعنی سید قطب (۱۹۰۶-۱۹۶۶) تبیین و تحلیل کند. در امتداد این بحث، در بادی امر مفاهیم فقر و نابرابری به‌نحوی منفک از منظری جامعه‌شناختی تشریح شده و در ادامه به ترتیب، علل ایجاد این پدیده، پیامدها و راهکارهای حل آن، در اندیشه قطب کاویده می‌شود. درحقیقت، در این مقاله روشن می‌شود که چگونه قطب تخطی از خط توحید و استنکاف از اجرای قوانین اقتصادی شریعت را علت‌العلل سلطه فقر و نابرابری اقتصادی دانسته و با اشاره به پیامدهای ناگوار آن، که شیرازه حیات جامعه اسلامی را از هم می‌درد؛ چه راهکارهایی را از منظر اسلام برای رفع این پدیده عرضه می‌کند.

واژگان کلیدی: فقر، نابرابری اقتصادی، اقتصاد اسلامی، حکومت اسلامی، سید قطب.

۱. دانشجوی دکتری علوم اجتماعی دانشگاه تهران: (نویسنده مسئول) szarandre@gmail.com

۲. دانش آموخته ی کارشناسی ارشد علوم اجتماعی دانشگاه تهران: min.jahanshahi@gmail.com

۳. استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران: m.hoseinzadeh@ut.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

فقر و نابرابری اقتصادی، یکی از پدیده‌ها و بحران‌های «تاریخی» و «اجتماعی» عظیمی است که با پیدایش انسان‌ها و تکوین تمدن‌های بشری همواره گریبانگیر جوامع انسانی بوده است. به عبارت دیگر، این پدیده نامیمون اجتماعی نه پدیده‌ای معاصر است و نه مشخصاً ناشی از تحولات دنیای مدرن؛ بلکه از آغاز «زندگی اجتماعی»^۱ انسان روی این کره خاکی و در هر زمان و مکانی که او به همراه دیگر انسان‌ها می‌زیسته با وی همراه و همگام بوده است. لیک با ظهور «تمدن»^۲، «حکومت»^۳ و «دولت»^۴ این پدیده اجتماعی، حائز سویه‌هایی غامض‌تر، عینی‌تر، ملموس‌تر و درعین‌حال مبهم‌تر گشته است. بدین معنی که علاوه بر اجتماعات انسانی، دولت‌ها و قوای سیاسی با سیاست‌های کلان اقتصادی خویش، همواره تأثیری به غایت ژرف و فراخ در تکوین و/یا تحدید این پدیده اجتماعی داشته‌اند. پاره‌ای از فلسفه‌های سیاسی و نظام‌های سیاسی منبعث از آن بر دامنه بحران فزوده و پاره‌ای سعی در تقلیل آن داشته‌اند. از اینجاست که این «مسئله اجتماعی»^۵ همواره در اندیشه نظریه‌پردازان و دانشمندان حوزه علوم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به مثابه بحثی زنده و پردامنه مطرح بوده است و هریک از آنها مبتنی بر مکتب فکری خاصی که بدان معتقد بوده‌اند، نظریه‌هایی را برای کنترل و تنظیم این بحران اجتماعی تدوین کرده‌اند. در دنیای مدرن و پس از انقلاب صنعتی و عصر روشنگری نیز این مسئله امتداد یافته و هریک از نحله‌های سوسیالیستی، مارکسیستی یا کاپیتالیستی و لیبرالیستی و اصحاب وابسته بدان‌ها نظریه‌هایی را در این حوزه پرورانده‌اند که تا برهه زمانی کنونی نیز این بحث امتداد دارد. اسلام و اندیشه اسلامی نیز، که از بدو پیدایش همواره به امور سیاسی، اجتماعی و تبعاً اقتصادی توجه شایانی داشته، از این قائده مستثنی نبوده است و این اندیشه خاصه در قالب «حکومت اسلامی»، که مبتنی بر مبانی و مقاصد شریعت ایجاد شده، تجلی دارد. یعنی اسلام هم

۱. به این معنا که این پدیده مثل سایر پدیده‌های اجتماعی، مسئله‌ای اجتماعی است و در زندگی فردی فارغ از جامعه انسانی آنچنان معنی پیدا نمی‌کند.

2. Civilization
3. Government
4. State
5. Social Problem

مبتنی بر تعالیم قرآنی و سیره و سنت پیامبر اکرم (ص) و اصحاب ایشان (که به‌نحو ملموسی، در متون و نصوص دینی و تاریخی متقن و موثق نمود دارد) و هم مبتنی بر بینش اکثر متفکران مسلمان (که از صدر اسلام تاکنون در حوزه‌ی ویژگی‌های سیاست و حکومت اسلامی خاصه در مناسبات اقتصادی به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند) بیش از سایر مکاتب بشری (اعم از مکاتب متقدم و متأخر) به نقش حکومت یا دولت اسلامی در فزونی یا فروکش کردن فقر و نابرابری اقتصادی تأکید و توجه دارد. یکی از معدود متفکران معاصر و مؤثر که به‌نحو مبسوطی، در اکثر تألیفات خویش به مسائلی همچون مناسبات اقتصادی، عدالت اجتماعی، فقر، تبعیض، نابرابری و... در حکومت اسلامی پرداخته است، سید قطب (۱۹۰۶-۱۹۶۶)، نویسنده، متفکر، نظریه‌پرداز و مفسر قرآن مصری و صاحب تفسیر *فی ظلال القرآن* است. وی که در محافل گوناگون اسلامی و غیر اسلامی در جهان، یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان در تقویت گفتمان اسلام سیاسی و تشریح ابعاد گوناگون آن شناخته می‌شود، در باب علل و پیامدهای اجتماعی فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه و حکومت اسلامی و همچنین راهکارهای رفع آن نظریات بدیع و بسیطی دارد که ذکر آنها می‌تواند به نتایج عینی و کارکردی در جامعه اسلامی در جهت حل این بحران‌ها بیانجامد. ما در این پژوهش برآنیم که نظریات این اندیشمند مسلمان را در این حوزه طرح و تحلیل کنیم.

اهداف و پرسش‌های پژوهش

هر پژوهش علمی مبتنی بر مسئله‌ای^۱ شکل می‌گیرد. مسئله‌ای که شاید در آغاز به چشم نیاید، لیکن با خوض و غور پژوهشگر در موضع و موضوع مورد نظر و طی طریق در وادی مسئله-زایی^۲، جلوه می‌کند؛ مسئله این پژوهش نیز علل اجتماعی فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه اسلامی و راهکارهای رفع آن است؛ و نیاز به بازگویی نیست که واقعیت‌های عینی اجتماعی از منفذ نظرگاه محقق در این حوزه که به نحو مزمن و حادی در حال تولید و بازتولید خویش است، دلیل وثیقی است در تبیین دال زاینده مدلول‌های مذکور. دالی که در بینش الهی و

1. Problem
2. Problematization

توحیدی اسلام، تخطی از شریعت الهی عامل وقوع آن است. بنابراین مقدمه، اهداف و سؤال‌ها نضج می‌گیرند، چون: هر پژوهش علمی در تعاقب مسئله و در اوان تکوین و مسیر تطور خویش، دارای اهداف و پرسش‌هایی است که سرانجام باید بدان‌ها پاسخ گوید. اهداف پژوهش کنونی نیز به ترتیب پاسخ به پرسش‌های زیر، با تکیه بر آرا سید قطب است: علل اجتماعی فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه اسلامی چیست؟ پیامدهای اجتماعی فقر و نابرابری مذکور بر جامعه چیست؟ راهکارهای رفع آنها از منظر اسلام و در قالب حکومت اسلامی چیست؟

پیشینه تحقیق

چنان‌که ذکر آن رفت، اندیشمندان علوم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همواره درخصوص پدیده و بحران فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه اندیشیده و هریک عواملی را در ایجاد آن دخیل، پیامدهایی را بر آن مترتب و راهکارهایی را در تحلیل و ترفیق آن مؤثر دانسته‌اند. متفکران مسلمانی که در حوزه علوم اجتماعی اسلامی آثاری نگاشته‌اند نیز در این حوزه مطالبی را ذکر کرده‌اند که مهم‌ترین آنها می‌توان به کتب اقتصادی شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر (ره)، *اقتصادنا* در دو جلد، اندیشه‌های اقتصادی شهید آیت‌الله دکتر بهشتی (ره)، *نظام اقتصادی اسلام از امام موسی صدر* و... اشاره کرد. در باب اندیشه‌های اقتصادی سید قطب به‌طور اعم، و فقر و نابرابری اقتصادی در اندیشه او به‌طور اخص، مبتنی بر تحقیق نگارندگان تاکنون اثری (اعم از کتاب و مقاله و...) نگاشته نشده و این پژوهش در صدد آن است که آغازی بر این امر باشد.

چارچوب مفهومی

پدیده‌ها و مفاهیمی نظیر «فقر»^۱ و «نابرابری»^۲ در حوزه علوم اجتماعی، تعاریف بسیار متکثر و متنوعی را در برمی‌گیرند که ذکر همه آنها در این مقال اندک نمی‌گنجد؛ از این‌رو، ما در این مجال به تعاریف متواتر و حائز تنفذ بیشتر آن اشاره کرده و راه را بر تبیین و وضوح آن در ذهن و خاطر خواننده می‌گشاییم. فقر^۳ که در این پژوهش به‌نحوی خاص، سویه اقتصادی آن مدنظر

1. Poverty
2. Inequality

است_ عبارت از شرایطی است که در آن فرد انسانی قادر به تأمین نیازهای معاشی خود و متعلقینش، به حد کفافِ مرسوم و متداول، مبتنی بر میانگینِ عرفِ اجتماعیِ خاصِ زمانه و جامعه‌ای که در آن می‌زید نباشد. پرواضح است که تعریف مذکور، بیش از آنکه بر مفهوم فقر مطلق^۱ در حوزه علوم اقتصادی، که بر فقدانِ حداقلِ نیازهایِ ضروری برای استمرار زیست تکیه دارد، حمل شود، فقر نسبی^۲ را که در ارجاع به استانداردهای زندگی اکثریت اجتماع در جامعه‌ای معین و در زمانی خاص نمود می‌یابد نشانه می‌رود. (گیدنز و بردسال، ۱۳۸۷: ۴۴۸)

به عبارتی، فقر اقتصادی در دلِ خویش زاده و زایندهٔ عدمِ توانایی رفع نیازهای معاشی به حد کفاف، و بلکه تاحدودی بیش از آن است؛ توانی که به فرد اجازه می‌دهد علاوه بر تأمین «کالاهای طبیعی»، «کالاهای لازم» را نیز در طول حیات خویش تأمین کند. آدام اسمیت در تعریفی بدین تمایز پرداخته، وی در این باره می‌نویسد:

«مقصود من از کالاهای لازم، نه تنها موادی است که برای حفظ زندگی ضروری هستند؛ بلکه همهٔ آن چیزهایی است که مردم شریف، حتی پائین‌ترین طبقات مردم، نمی‌توانند از آن صرف‌نظر کنند... بدین‌سان، مراد من از اشیاء و کالاهای لازم برای زندگی، کالاهایی است که نه تنها طبیعت، بلکه عرف نیز آنها را برای حفظ شرف و اعتبار پایین‌ترین طبقات مردم لازم بداند» (لابن، ۱۳۵۹: ۴۸-۴۹).

لابن اما مفهوم فقر را تا حدودی گسترده‌تر بیان کرده و آن را توأمان، فقدان تئلیث ثروت و شغلی که پاداشی داشته باشد (طبقه)، نیرو و نفوذ اجتماعی (قدرت) و احترام و منزلت (پایگاه) تعریف کرده و فقیر را «کسی که در هر سه زمینه در پائین‌ترین سطح قرار گرفته باشد» می‌داند (همان: ۶۴). به عبارتی وی بخشی از پیامدهای فقر اقتصادی نظیر تحقیر و طرد اجتماعی^۳ را در حوزه تعریف فقر گنجانده است.

نابرابری و قشربندی^۴ نیز از جمله دیگر مفاهیمی است که تعاریف گوناگونی را در جامعه‌شناسی به خویش تخصیص داده و بحوث گسترده‌ای را در طول تاریخ بشری درانداخته

1. Absolute poverty
2. Relative poverty
3. Social Exclusion
4. Stratification

است. ملوین تأمین پس از بررسی نظریات گوناگون جامعه‌شناسی در باب نابرابری و قشربندی اجتماعی (وی هر دوی این عبارات را مرادف هم می‌داند) تعریفی دقیق، جامع و مانع از آن ارائه می‌دهد که با مقصود ما در این بحث تقارب و همسانی بسیاری دارد:

«منظور ما از قشربندی [و نابرابری] اجتماعی [و اقتصادی]، توزیع افراد هر گروه اجتماعی یا جامعه، بر یک مقیاس موقعیت^۱ است. مراتب این موقعیت‌ها بر چهار معیار مبتنی است که عبارت‌اند از: قدرت، مالکیت، ارزیابی اجتماعی و پاداش روانی» (تأمین، ۱۳۸۸: ۲۱)

«مالکیت» بر اموال و املاک، توأمان، هم والد و هم مولد «قدرت» سیاسی و اجتماعی است، به‌نحوی که در طی فرایندی دیالکتیکی هم از آن ریشه گرفته و هم به تزاید آن می‌انجامد و این تزاید متصاعد قدرت، به تکوین نوعی پایگاه، حیثیت و منزلت والای اجتماعی انجامیده که به دلیل قِلّت و رفعت آن، در نگرش و «ارزیابی» توده مردم، مورد ارج و قرب و بلکه غبطه و حسرت جای گرفته و نوعی تلذذ روحی را به‌مثابه «پاداشی روانی» بر اصحاب چنین «موقعیتی» عارض کرده و زمینه ارضای روحی آنان را فراهم می‌آورد. به‌عبارت‌دیگر، تکاثری که به تفاخر می‌انجامد، در بطن نظام اجتماعی مبتنی بر تنازعات طبقاتی و مناسبات نابرابر و قشربندی‌شده ثروت فرصت صورت‌بخشی به شمایل خویش را پیدا می‌کند. البته ذکر این نکته ضروری است که نوعی خاص از نابرابری اجتماعی و اقتصادی (که بیشتر بر کیفیت فرایند تکوین تقسیم کار و تعاون اجتماعی استوار است و نه ذات نابرابری) در نگرش بسیاری از متقدمین غربی، از افلاطون و ارسطو گرفته تا سنت آگوستین و ماکیاولی، بلکه در قاموس اندیشه بسیاری از متفکران مسلمان متقدم، از فارابی و غزالی گرفته تا ابن‌خلدون و...، نه تنها امری مشروع، بلکه مطلوب جلوه می‌کند. همان‌که می‌توان مبدأ آن را در جریان‌های تعادل (تطابق) و تضاد در جامعه‌شناسی معاصر و خاصه کارکردگرایان اجتماعی^۲ و به‌طور اخص، ارگانسیم‌گرایانی نظیر کنت، دورکایم و اسپنسر پی‌گرفت و تا کارکردگرایانی نظیر وارنر، پارسونز و... تعقیب کرد. (ملک، ۱۳۹۱: ۴۰-۴۴) در نگرش کلی اینان به تعبیر تأمین:

-
1. Position scale/Echelle de position
 2. Social Functionalism

«نابرابری را بالفعل باید امری مشروع و حتی مطلوب تلقی کرد، مشروط به آنکه امکانات، پیش از استقرار این نابرابری، برای همگان برابر بوده باشد. بدون برابری آغازین فرصت‌ها، جامعه در معرض از دست دادن بهره عظیمی از استعدادهای بالقوه یک نسل از اعضایش است» (تأمین، ۱۳۸۸: ۴-۵).

آمارتیا سن در همین مسیر در کتاب *توسعه به مثابه آزادی*، مفهومی جامع‌تر از برابری آغازین فرصت‌ها را در تقابل با نابرابری ناموجه قرار می‌دهد و آن آزادی است، وی رابطه بین آزادی فردی، رفع نابرابری ناموجه و همچنین توسعه اجتماعی را رابطه‌ای مستقیم می‌داند (سن، ۱۳۸۲: ۱۹). آزادی از نظرگاه سن، مفهومی است اعم از برابری آغازین فرصت‌ها که حقوق و فرصت‌هایی نظیر: آزادی‌های سیاسی، امکانات و تسهیلات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، تضمین شفافیت و نظام حمایتی را نیز شامل می‌شود؛ (همان: ۲۴-۲۵) حقوق و فرصت‌هایی که نه تنها عامل ایجاد توسعه و پیشرفت انسانی است، بلکه با رفع شرایط نابرابری نامشروع، فرصت تحقق عدالت و برابری معقول را فراهم می‌آورد.

بنابر موارد مذکور، معنایی را که ما از فقر در این مقاله مدنظر داریم همان «فقر نسبی» است که همان‌گونه که اسمیت مطرح می‌کند در صورت وجود آن، فرد قادر به تأمین «نیازها و کالاهای لازم» زندگی خویش نیست، همان‌که قطب آن را تأمین نیازها به حد کفاف و التذاذ مشروع می‌خواند. همچنین مراد ما از نابرابری نابرابری در استعدادهای نیست، که این نابرابری، بل تغایر و تباین، لازمه زیست اجتماعی است، بل آنچه را از لفظ نابرابری در این مقاله مقصود می‌کنیم، «نابرابری اقتصادی» است که به نحوی ملوین تأمین بدان اشاره کرده است که موجب ایجاد تبعیض موقعیتی و نابرابری در قدرت، مالکیت، ارزیابی اجتماعی و پاداش روانی منبعث از آن می‌گردد. به عبارتی دیگر، اینکه منابع و موقعیت‌های اقتصادی کلان در دست عده‌ای محدود، محصور گردد و عده کثیری از اعضا جامعه فاقد چنین شرایطی باشند. لازم به ذکر است که خود سید قطب تعریف دقیقی از فقر و نابرابری اقتصادی در آثار خویش ارائه نکرده است، اما آنچه از مجموع گفتارها و نوشتارهای وی در این حوزه استنباط می‌شود (مواردی که در بخش‌های آتی مقاله بدان خواهیم پرداخت) این است که معنایی را که وی از فقر و نابرابری اقتصادی در نظر

داشته است با تعاریف اسمیت و تأمین (یعنی تعریفی که ما برای بیان این مفاهیم برگزیده‌ایم) همخوان و/یا حداقل به شدت متقارب و همگراست.

روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله، نظری بوده و در قالبی توصیفی و تحلیلی ارائه شده است. به عبارتی، ما با رویکرد و روشی اسنادی و کتابخانه‌ای سعی کرده‌ایم که با در نظر گرفتن کلید واژه‌هایی چون فقر و نابرابری اقتصادی و همچنین با رجوع هدفمند، پیوسته و متمرکز به آثار دست اول سید قطب، هر جایی که وی در آثار خویش از این مفاهیم سخن گفته و در باب آن قلم زده است را در مرتبه اول شناسایی و محتوای مورد نظر خویش را استحصال کنیم. پس از آن، و در مرتبه دوم، مواد و داده‌های خام و بعضاً دارای عدم جهت و مقصود مزبور را به سؤال‌ها و اهداف پژوهش خویش عرضه کرده و با تنسيق، تنظيم و تحليل هدفمند آنها پاسخ‌های خویش را استخراج کنیم.

یافته‌های پژوهش

اولین سؤال را که ما در این تحقیق مد نظر داشتیم عبارت بود از اینکه، علل اجتماعی فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه اسلامی در اندیشه سید قطب چیست؟ که در ادامه سعی داریم بدین پرسش پاسخ گوئیم.

۱. علل فقر و نابرابری در جامعه

سید قطب با نگرش اسلامی خویش دلایلی را برای تحقق فقر و نابرابری، مبتنی بر جهان‌بینی و عقیده اسلامی مطرح می‌کند که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

الف) تخطی از خط توحید در عقیده و شریعت اسلامی

شاید در بادی امر «تخطی از خط توحید»، که در تیتیر مذکور اولین عامل فقر و نابرابری اقتصادی در اندیشه سید قطب مطرح شده است، این سؤال را در ذهن خوانندگان متبادر سازد که اعتقاد به توحید اسلامی چه تجانس و ارتباطی با فقر و نابرابری اقتصادی دارد؟

حقیقت این است که خود سید قطب برای تبیین علل فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه از همین مجرا وارد می‌شود و معتقد است که یگانه راهی که یک پژوهشگر می‌تواند به‌واسطه آن، نظریه اسلام را در باب حکومت، ثروت، فقر، نابرابری، عدالت اجتماعی و... استخراج کند این است که در قدم اول، طرز فکر کلی اسلام را در باب هستی (هستی‌شناسی)، انسان (انسان‌شناسی) و زندگی درک بنماید (سید قطب، ۱۳۹۲: ۴۶). وی در امتداد این بحث به تبیین هستی‌شناسی یا جهان‌بینی توحیدی اسلام پرداخته و سعی دارد که با «تصحیح مفاهیم ذهنی و اعتقادی به تغییر واقعیت‌های عینی و اجتماعی» چنگ یازد. همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، سید قطب گفتمان و اندیشه‌ای اسلامی دارد. وی اسلام را دینی سیاسی می‌داند که مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی وحدت بخش خود، در تمامی ساحات و ابعاد اقتصادی و اجتماعی اعمال نفوذ می‌کند. به دیگر سخن، او اسلام را به‌مثابه «کلّیتی تجزیه‌ناپذیر»، «واحد» و «توحیدی» می‌نگرد که «عبادت» و «معاملات»، «اعتقاد» و «عمل»، «روحیات» و «مادیات»، «دنیا» و «عقبی»، «ماده» و «معنا»، «اقتصاد» و «معنویت» و «زمین» و «آسمان» در آن منفک نیستند (قطب، ۱۳۹۲: ۵۵ و همچنین، حامد، ۱۳۹۴: ۶۲). ازسوی دیگر، اساسی‌ترین اصل و مفهومی (که سایر اصول و فروع ذهنی و عینی اسلامی بر آن استوار است) را که قطب از جهان‌بینی اسلامی استخراج می‌کند «جهان‌بینی توحیدی» در وسیع‌ترین و عمیق‌ترین معنای آن است (قطب، ۱۳۹۵: ۱۰۹-۱۱۰). وی دامنه توحید را آنچنان وسیع دانسته که تمامی افق‌های زندگی فرد مسلمان و ازجمله افق «اقتصادی» را در برمی‌گیرد (همان: ۲۹۸). لذا برای ورود به بحث علل فقر و نابرابری اقتصادی در اندیشه قطب باید مفهوم توحید در نگرش او شکافته شود.

وی در جهت تبیین بیشتر مفهوم توحید معتقد است که جهان‌بینی توحیدی بر دو پایه و اصل مهم استوار است: ۱. اولوهیت^۱ و ۲. عبودیت^۲، که الوهیت و خداوندگاری و آفریدگاری و قانون‌گذاری (در تمامی ساحات زندگی انسان و ازجمله بُعد اقتصادی) خاص «الله» و عبودیت و بندگی و پذیرش و تسلیم (اسلام آوردن)، خاص تمامی مخلوقات و خاصه انسان است (قطب،

1. Divinity
2. Servitude

۱۳۷۸: ۷۰-۷۱). چکیده جهان‌بینی توحیدی تئوریک و عملی از منظر سید قطب در اصل «لا اله الا الله و محمد رسول الله» خلاصه می‌شود که حائز یک نفی و یک اثبات است: نفی حاکمیت بشر (در تمامی حوزه‌ها) و اثبات حاکمیت الله. بخش اول شهادتین خاص الله است که اثبات کننده قدرت و حاکمیت و سلطنت مطلق و بلامنازع اوست که در قالب تشریح و قانون‌گذاری (در حوزه‌های گوناگون و از جمله اقتصاد) بر بشر نازل شده و بخش دوم شهادتین از دیدگاه سید قطب نماینگر این اصل است که تنها روش و «منهاج» و طریقتی که قدرت تعمیم و تنفیذ شرع و قانون الهی را در وجود انسان و جوامع انسانی دارد اسلام است (قطب، ۱۳۹۲: ۳۱-۳۲؛ علیپور، ۱۳۸۸: ۱۰۲-۱۰۳). وی ویژگی‌های جهان‌بینی اسلامی را در هفت اصل اینگونه بر می‌شمارد: ۱. ربانی است ۲. ثابت است ۳. همه‌گیر است ۴. هماهنگ است ۵. عمل‌گراست ۶. واقع‌گراست و ۷. یکتاگراست. او ربانی و توحیدی بودن را بدین معنی که: این جهان‌بینی تماماً از جانب خداست و تطوّر و تکامل و تغییرپذیر نیست و بشر نمی‌تواند چیزی بدان افزوده یا از آن بکاهد، مرجع و مبدأ تمامی اصول دیگر می‌داند (قطب، ۱۳۶۹: ۹۷). به عبارتی موجز در این نگرش، تمامی قدرت‌ها، حاکمیت‌ها، طبقات، نیروها، مالکیت‌ها، اولوهیت‌ها، ربوبیت‌های «غیر الهی» در تمامی ساحات و (به‌طور خاص آنچه ما در این بحث دنبال می‌کنیم) از جمله ساحت اقتصادی نفی می‌شود. حال به این سؤال می‌رسیم که این جهان‌بینی توحیدی و التزام یا عدم التزام بدان چه تأثیری در تکوین فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه دارد؟

در نگرش سید قطب، چنین برداشتی از توحید و عقیده توحیدی (که ذکر آن رفت)، اگر در قالب عینی «جامعه‌ای توحیدی» تجسد و در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه سریان نیابد، به‌نحوی بنیادین طبقات و حاکمیت‌های اقتصادی و سیاسی «غیر الهی» و «طاغوتی» را بر سرنوشت اقتصادی اجتماع انسانی حاکم و فقر و نابرابری اقتصادی را در شریان‌های حیاتی جامعه نهادینه می‌کند. به‌دیگرسخن، در اندیشه او «عقیده» و جهان‌بینی توحیدی‌ای که در قالب «قدرت سیاسی» در متن جامعه تطبیق، تنفیذ و بسط نیابد، سرمنشأ و سلسله‌جنبان تمامی تغییر و تحولات و تبدیل و تبدلات اقتصادی است که منتج به فقر و نابرابری خواهد شد (همان، ۱۳۷۳، ۲۲-۲۴). از همین جاست که امتداد عینی و عملی این نظریه در جامعه به تشکیل «حکومت اسلامی» می‌انجامد

(قطب، ۱۳۹۱ الف: ۳۷ و قطب، ۱۳۹۳: ۹۲۶/۳). یعنی نظریه حکومت اسلامی و مناسبات اقتصادی آن نیز در نگرش قطب از دل توحید و جهان‌بینی توحیدی زاده می‌شود. حال اگر حکومت یا حکومت‌هایی (از هر نوعی) در جهان تشکیل شوند، و نظراً و عملاً به توحید و جهان‌بینی توحیدی، خاصه در «سویه‌های اقتصادی» آن ملتزم نباشند، بلاشک فقر و نابرابری اقتصادی بر بدنه اجتماعی که بر آن حاکمیت دارند عارض خواهد شد^۱ و تبعاً اگر حکومت اسلامی نیز به «ابعاد اقتصادی» مفهوم توحید: نظیر نفی حاکمیت و مالکیت اقتصادی مطلق بشر، نفی وابستگی انسان به انسان، نفی تقنینی بشر، کرنش در برابر قوانین منبعث از توحید (قوانینی که در بخش‌های آتی ذکر آن خواهد رفت) و... که مستقیماً انعکاس اقتصادی، عملی و عینی مفهوم توحید است توجه نکند، در دام این پدیده نامیمون اجتماعی در خواهد غلتید.

شرح این مطالب به‌مثابه منفذی است که از درون آن باید به علل ایجاد فقر و نابرابری در اندیشه قطب نگریست، به‌عبارتی سید قطب عامل اصلی فقر و نابرابری در جامعه را عدم التزام عملی به مبادی توحیدی دین اسلام و تخطی و انحراف از قوانین و شرایع آن می‌داند، قوانین و شرایعی که حکومت و دولت اسلامی موظف و مکلف است که آنها را در مناسبات اقتصادی جامعه اسلامی تنفیذ بخشد. در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

ب) عدم اجرای قوانین اقتصادی اسلام در جامعه

سید قطب در این حوزه علاوه بر نصایح و پندهای عقلایی، منطقی و اخلاقی _ که از منظر او اسلام آنها را برای دگرگونی فطری انسان‌ها در جهت انقلاب نفسانی و خوداصلاح‌گری فردی صادر کرده است _ قوانین بسیاری را برمی‌شمارد که اسلام آنها را برای تأمین مناسبات اقتصادی

۱. سؤال و ابهامی که ممکن است که در اینجا رخ دهد این است که: پس چگونه بسیاری از کشورها و حکومت‌هایی که داعیه اسلامی و توحیدی بودن نیز ندارند، توانسته‌اند پدیده فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه خویش را به‌شدت تقلیل بخشند و درمقابل، بسیاری از کشورهایی که داعیه اسلامی بودن دارند به این بحران دچار هستند؟ پاسخ آن است که مفهومی را که قطب از توحیدی بودن مقصود می‌کند نه مفهومی صوری و اسمی بلکه عینی و عملیاتی است؛ یعنی ممکن است کشورهایی با مبانی حکومتی و اقتصادی غیراسلامی و در ظاهر غیراسلامی (فی-المثل سوسیالیستی) باشند که سویه‌های اقتصادی جهان‌بینی توحیدی دین اسلام در ارکان و مبادی اقتصادی آنها به‌نحوی مستتر موجود و فعال باشد و بالعکس کشورهایی با نام اسلام و اقتصاد اسلامی نیز باشند که این اصول و مبانی در سطوح اقتصادی و سیاسی آنها محلی از اعراب ندارند.

انسانی و بشری بر حکومت اسلامی و امت مسلمان واجب کرده است؛ قوانینی همچون: تحدید و کنترل مالکیت فردی و خصوصی بی‌قید و شرط، لزوم پیشگیری از انحصار و حبس مال و تسهیل فرایند گردش آن در جامعه، پیشگیری از احتکار، تحریم شدید مناسبات و معاملات ربوی، توجه ویژه به انفاق، تعاون و «تکافل» اجتماعی، اهتمام به پرداخت و وصول زکات و مالیات و غنائم، پیشگیری از کنز، اتراف و اسراف سرمایه، جلوگیری از تکثیر ثروت در بخشی و تنازل آن در بخش دیگر جامعه و مکلف ساختن دولت و حکومت اسلامی به مصادره سرمایه، اموال و املاکِ مازاد بر نیاز مترفین به نفع اقشار مستضعف در جهت ایجاد توازن و تعادل اجتماعی و اقتصادی در جامعه در راستای ایجاد فرصت‌ها و امکانات برابر رشد و شکوفایی استعدادهای بشری و... (قطب، ۱۳۹۲: ۱۸۱-۱۸۸ و ۳۱۰ الی ۳۱۶). سید قطب تمامی قوانین و مناسبات فوق را که در اکثر آثار خویش به شرح و بسط آن پرداخته، عامل ایجاد عدم تحقق عدالت و توازن و تعاون و تکافل اجتماعی شاملی می‌داند که در نصوص و متون قرآنی و اسلامی بدان اشاره شده است. وی معتقد است که عدم تمکین حکومت و حاکم اسلامی بنا به مصلحت یا منفعت - نسبت به تنفیذ و تطبیق قوانین فوق، عامل ایجاد انشقاق طبقاتی و فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه خواهد شد؛ زیرا نتیجه مستقیم سر باززدن و انحراف از قوانین فوق، تجمیع و تمرکز ثروت اُسوی، و تشتت و ترقیق آن در جامعه ازسوی دیگر است. (همان، ۱۳۹۳: ۲۵۲/۶-۲۵۳) سید قطب برای تبیین عینی بحث خویش انحراف حکومت‌های پس از خلفای راشدین (البته انحرافی که خلیفه سوم را نیز در آن دخیل می‌داند) از اعمال قوانین اسلامی در حوزه حیات اجتماعی و اقتصادی را مثال می‌زند، و بر این باور است که تا زمانی که حکام و خلفای اسلامی همت خویش را به اجرای قوانین مذکور، بی‌کم و کاست و با نهایت دقت و شدت جزم کرده بودند، چنین انحراف‌ها و بدعت‌های بزرگی در سنت اصیل اسلامی رخ نداده بود، لیک با ارجاع دگرباره روح جاهلیت و مناسبات جاهلی پیش از ظهور اسلام و همچنین با آمیخته شدن سنت اصیل اسلامی با منابع فکری و فرهنگی آلوده در جهان، که بر اثر توسعه سرزمین اسلام، پس از فتوح پی‌درپی، منفذی را برای نفوذ خویش در بدنه فکری اجتماع اسلامی یافته بود و همچنین سرریز شدن غنائم و ثروت‌های انبوه از سرزمین‌های مفتوح به

پایتخت و مرکز خلافت اسلامی که موجبات تطمیع و تزلزل بسیاری از مسلمین را برآورد، سنت اصیل اسلامی و قوانین توحیدی اسلام، که در بخش پیشین ذکر شد، و همچنین مناسبات و قوانین اقتصادی و اجتماعی اسلام به حاشیه سنت نوین روانه شده و انحرافی عظیم در توازن و تعادل اجتماعی فراهم آمد که فقر، نابرابری، بدبختی، انحراف، ظلم، ستم و استثمار را بر سرنوشت امت اسلامی تاکنون حاکم کرد:

«فقر و بدبختی و نیازمندی میوه محتوم تمرکز ثروت و تزاید آن است؛ فقرا و بیچارگان هم در همه وقت، قربانیان ثروتمندان اند؛ ثروت‌مندان هم نوعاً محصول بخشش‌ها و زمین‌خواری‌ها و ظلم و ستم‌ها و استثمار هستند» (قطب، ۱۳۹۲: ۳۰۸).

همه موارد فوق نیز ناشی از تخطی از خط توحید در عقیده و شریعت اسلامی و در نتیجه فروگذاشتن قوانین اقتصادی اسلام در جامعه است.

۲. پیامدهای اجتماعی فقر و نابرابری در جامعه

سؤال دومی را که ما در این مقاله در نظر داشتیم عبارت بود از اینکه از نگاه سید قطب پیامدهای اجتماعی فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه چیست؟ در ادامه ما سعی خواهیم کرد که بدین پرسش پاسخ گفته و این پیامدها را برشماریم.

ذکر این نکته مهم ضروری است که هرچند این پیامدها به‌طور مشترک، هم از فقر و هم از نابرابری اقتصادی مشتق می‌شوند (چون این دو ارتباط بسیار نزدیک و مستقیمی با یکدیگر دارند) لیک برخی از این پیامدها بیشتر به فقر اقتصادی راجع بوده و برخی بیشتر منبعث از نابرابری اقتصادی هستند که در هر بخش به اقتضای تقارب بیشتر هر پیامد به هریک از پدیده‌های مذکور سعی خواهیم کرد بدان اشاره کنیم.

الف) عدم توجه به تعالیم معنوی و انحراف انسان از هدف خلقت هرچند ردپاهایی از این پیامد اجتماعی را می‌توان در نابرابری اقتصادی جست، لیک به‌نحو اولی، از فقر اقتصادی منشعب می‌شود. توضیح آنکه سید قطب یکی از پیامدهای اجتماعی اصلی فقر اقتصادی در

جامعه را حبس و حصر و تحلیل و تحدید انسان به نیازهای تن دانسته و بر این باور است که ترغیب و تحریض چنین انسانی _ که نیازهای اولیه حیات چون تارهای عنکبوت، وبال گردن او شده و به تشویش فکر و تحلیل جسم و تشمت اراده و آمال او انجامیده _ به تعالیم معنوی و اخلاقی و تکامل لایتناهی و تقرب و تطبیق به مقام «استخلاف» که هدف خلقت او است، امری عبث و بیهوده است (قطب، ۱۳۵۰: ۱۴). وی در تفسیر آیه ۷۰ سوره اسراء در این باره این گونه می‌نگارد که:

«اسلام تنگدستی و احتیاج را برای مردم مکروه و بد می‌داند، زیرا می‌خواهد که آنان را از مشکلات زندگی مادی برهاند، تا به مقصد بزرگتر و به آنچه که برای انسانیت سزاوارتر است و به آن کرامتی که خداوند مخصوص بنی آدم کرده است، برساند... [اگر این مردم] از ضروریات [و نیازهای اولیه حیات انسانی و بلکه کمی بیشتر از حد کفایت، یعنی همان کالاهای لازم] چیزی نداشته باشند؛ همه فکرشان متوجه رفع این نیازها خواهد شد و نمی‌توانند مقداری از وقت و کوشش خود را صرف شوق‌های معنوی و هدف‌های روحی و میدان‌های فکری نمایند؛ در نتیجه، این کرامت از آنها سلب می‌شود و به مرتبه حیوانیت برمی‌گردند؛ بلکه پست‌تر... انسان وقتی حیاتش در راه لقمه‌ای نان، گرچه به قدر کفایت، صرف شود، به این مقامات و مراحل نخواهد رسید، تا چه رسد به آنجا که زندگی خود را صرف کند و به قدر کفایت هم نیابد» (قطب، ۱۳۹۲: ۲۰۱-۲۰۲).

در نظرگاه قطب، هم‌راستا با اصل و عبارت: «من لا معاش له، لا معاد له»، فقر و نابرابری مادی، لاجرم به فقر و بی‌مایگی معنوی در جامعه منتج خواهد شد.

ب) ایجاد تفرق، تشتت و تذلل در بدنهٔ اجتماع

این پیامدهای اجتماعی بیش از آنکه از فقر پدید آیند منبعت از نابرابری اقتصادی است.^۱ به عبارت دیگر، سید قطب از پیامدهای اجتماعی نابرابری اقتصادی را به ترتیب عارض شدن: ۱. تفرق و متعاقباً ۲. تشتت و/یا ۳. تذلل بر بدنهٔ امت اسلامی می‌داند:

«اسلام [نابرابری اقتصادی] و اختلاف طبقاتی را زشت می‌داند، چون در پشت سر کینه‌ها و حسدهایی دارد که ارکان اجتماع را متزلزل می‌سازد و چون در آن، خودخواهی و سنگ‌دلی و حرصی است که جان و دل را فاسد می‌سازد و بینوایان را مجبور می‌کند که یا به طرف دزدی و غصب و/یا به سوی ذلت و از دست دادن و فروش شرافت و عزت بروند؛ و همهٔ اینها پستی‌هایی است که اسلام اجتماع را از آنها دور می‌سازد» (همان: ۲۰۲).

سید قطب در همین عبارت کوتاه مجموعه‌ای از پیامدهای اجتماعی ناگوار منبعت از «نابرابری اقتصادی» را در جلو دیدگان خواننده تصویر می‌کند. بدین صورت که تراکم و تمرکز ثروت و متعاقباً تکاثر و رفاه و اتراف و اسراف در گوشه‌ای از جامعه (که اقلیت آن را تشکیل می‌دهند) و تنازل و تشتت و «به شماره افتادن آن» در گوشهٔ دیگرش (که از قضا اکثریت آن را شامل می‌شوند) در پی خویش عوارض ناگواری را بر بدنهٔ امت و جامعهٔ اسلامی عارض می‌کند که آن را از مسیری که خداوند مبتنی بر ارادهٔ تکوینی خویش تدوین و تنظیم کرده و قوام بخشیده و بدان فراخوانده و تشجیع کرده منحرف می‌کند. این «مناسبات نابرابر اقتصادی»، در بادی امر به «انشقاقی طبقاتی» می‌انجامد که امت واحدهٔ اسلامی را از لحاظ اقتصادی شقه شقه، قبیله‌قبیله و طبقه‌طبقه می‌کند و این طبقه‌طبقه شدن و «تفرق» در وهلهٔ اول «توحید طبقاتی» را معدوم می‌کند و یکی از ارکان توحید را می‌شکند و در پس آن، روح اعتصام و انسجام و وحدت و تعاون و «تکافل» اجتماعی از هم گسلیده و ریسمان اعتماد و اتکای انسانی می‌درد؛^۲ از اینجاست که فرق و طبقات متمکن و متمول، جز پاسخ‌دهی پیاپی به حرص و آز روز افزون خویش وظیفه‌ای نشناخته و جز

۱. هرچند، چنان‌که ذکر شد، به دلیل ارتباط مستقیم و نزدیک فقر و نابرابری اقتصادی انفکاک کامل این دو ناممکن است.

۲. تفرق اجتماعی: فرقه‌فرقه شدن و طبقه‌طبقه شدن ناشی از نابرابری اقتصادی

به کنز و انباشتن گنجینه‌های خویش از راه استثمار ثروت‌ها و مکیدن خون‌های مستضعفین همت نمی‌کنند. در این جامعه است که به تعبیر قطب، عیاشی و تبرج و تجمل‌گرایی به منتهی درجه دنبال می‌شود و پول و ثروت، به هیئت نیمه‌خدایی آسیب‌ناپذیر و روئین‌تن در اذهان و نفوس سرکش انسانی جلوه‌گر گشته که قبله‌آمال و ایده‌آل غایی طبقات مستضعف اجتماع در آن خلاصه می‌شود؛ این طبقات به دلیل «احتیاج» به تأمین نیازهای خود، دو راه را برمی‌گزینند یا از در حسد و حقد به کین و کید و غصب و سرقت^۱ دست یازیده و تشتت و تعارض و تنافر اجتماعی را در جهت حبّ ذات و مصالح اقتصادی و مادی صرف تزاید می‌بخشند^۲ و/یا به دامن تذلّل و انظلام و زبونی و از خودبیگانگی در جهت تحصیل مال و ثروت در غلتیده و بنده رام و برده کام متمولین و سرمایه‌داران می‌شوند^۳ (قطب، ۱۳۹۲: ۸۳-۸۴ و ۱۷۱).

ج) ایجاد فساد و انحراف اخلاقی در جامعه

این پیامد اجتماعی نیز بیشتر به حوزه «نابرابری اقتصادی» راجع است. قطب بر این باور است هرچاکه «در اثر مناسبات نابرابر اقتصادی»، ثروت به‌وفور فزونی گرفته و به مصارف اجتماعی و عام‌المنفعه نیز نرسد، به‌مثابه قوه حیوانی لبریزی در تن، ره طغیان و سرکشی پیش می‌گیرد و عنان دریده و بی‌محابا در وادی عیاشی و فسق و فجور و انحراف اخلاقی در می‌غلند (قطب، ۱۳۵۰: ۱۵-۱۶). از اینجاست که به تعبیر او:

«عیاشی و متفرعاتش از شراب، قمار، انسان‌روشی، وساطت در فحشا، سقوط آبرو و شرف و... جز عوارض انبار شدن ثروت در طرفی و به‌شماره افتادن آن در طرف دیگر [یا همان

۱. سید قطب معتقد است که سرقت و دزدی اگر بنا بر احتیاج و نیاز مبرم باشد _ که خود منبعث از ساختارهای حکومتی و فقر و نابرابری اقتصادی است _ حد بر آن جاری نمی‌شود؛ بلکه نظام اسلامی موظف است آنچنان حدود رفاه و تمکن مالی را وافر سازد که چنین شرایطی ایجاد نشود. اما در باب متمولینی که به اختلاس و دزدی پرداخته و نظام اقتصادی عادلانه اسلام را مختل می‌سازند، ماجرا متفاوت بوده و حدود باید بدون هیچ تساهل و تسامحی اجرا گردد (قطب، ۱۳۹۳: ۴۲۲/۲-۴۲۵).

۲. تشتت اجتماعی: ایجاد آنومی، ناهنجاری و جرم در جامعه

۳. تذلّل اجتماعی: ایجاد روحیه پستی، ذلت‌پذیری و حقارت در افراد

نابرابری اقتصادی] نیست و نبودن تعادل و توازن در اجتماع، نتیجه همین اختلاف طبقاتی است» (همان، ۱۳۹۲: ۱۷۱).

به عبارتی، وی معتقد است که زیادی ثروت و امکانات در گوشه‌ای، طبعاً به نحوی بالقوه در بطن خویش، شرایط مصارف زیادی را نیز فراهم می‌آورد، مصارفی که هیچ تضمینی بر صحت و سلامت آن موجود نیست، از اینجاست که سرمنشأ انحرافات نمود می‌یابد:

«دختران و پسرانی عیاش که جوانی و بیکاری و پول دارند، حتماً به فسق و فجور می‌گرایند؛ [اینان] باید برای نیروی تن و مال و وقت خود موارد مصرفی پیدا کنند و غالباً به دنبال مصارف پست می‌روند که طبق شرایط و مقتضیات زمان و محیط، صور مختلفی پیدا می‌کند، لیکن همه در سر حد پستی و سستی و پلیدی ظاهری و باطنی به هم می‌رسند» (همان: ۱۹۷).

قطب با تفسیر آیات ۱۷ و ۱۸ سوره فرقان چنین استنتاج می‌کند که عیاشی و متفرعاتش در این طبقات منحرف که تمول و تکاثر را به تناسل به ارث می‌برند، ریشه معنویت و تذکار را می‌خشکاند و به تعبیر قرآنی که: «كَانُوا قَوْمًا بُورًا» گروهی هلاکت زده و فاسد و بی‌فایده شدند، از آنان افرادی فاسد، بی‌فایده و بی‌ثمری ساخته که روح و قلب و انسانیت آنان چونان زمینی بائر و لم‌یزرع خشکیده و پوسیده است و نه تنها سودی به جامعه انسانی نرسانده که اضرار جبران ناپذیری نیز بر پیکره آن می‌نشانند (قطب، ۱۳۹۳، ۸۷۵/۴-۸۷۶؛ همان، ۲۷۴/۵) وی در امتداد همین بحث با اشاره به سخن پیامبر (ص) در باب بیوت و مرکب‌های شیاطین که: «شترهایی برای شیاطین‌اند و منزل‌هایی نیز برای شیاطین‌اند؛ اما شترهای شیاطین را دیدم که یکی از شماها با شتران خوبی که آن را فربه نموده بیرون می‌رود و بر هیچ‌یک از آنان سوار نمی‌شود و بر برادر خود که در راه مانده است گذشته و او را نمی‌برد؛ و اما منزل‌های شیاطین را جز این خانه‌ها و قفس‌ها که مردم با دیباج می‌پوشانند نمی‌بینم». چنین نتیجه می‌گیرد که ما در جهان معاصر مصداق‌های چنین انحرافات عظیمی را در هیئت ماشین‌ها و کاخ‌ها و ویلاها و برج‌های مدرن و پر زرق و برق می‌بینیم که لانه و منزلگاه شیاطین‌اند و فتنه و فساد و عیاشی به درجه‌ای بی‌نهایت از تمامی منافذ آن به بدنه اجتماع می‌چکد (شهری، ۱۳۹۱، ۹۴-۹۵).

د) خودفروشی جسمی و روحی

این پیامد اجتماعی نیز مانند پیامد پیشین به نابرابری اقتصادی مربوط است. سید قطب معتقد است که روی دیگر چنین مناسبات اجتماعی و اقتصادی در جامعه انسانی که نابرابری اقتصادی در وجوه گوناگون آن تجلی دارد، ظهور توده‌ای عظیم، استثمار شده و مغلس در طرف مقابل است که به نحوی جنون‌آمیز تن به فروش جسم، جان و روح خویش برای تحقق اهداف پست طبقات متمول داده (قطب، ۱۳۵۰: ۱۷) و با تحقیر و افنای شخصیت خویش سعی در تحصیل خرده نانی از خوان کرم ارباب دارند:

«تا در جهان این ثروتمندان عیاش [زیست می‌کنند]، استثمار شدگانی هم هستند که در مقابل تکبر آنان تملق می‌گویند و شهوات آنان را تحقق می‌بخشند و همانند حشرات، خود را در آنان فانی می‌کنند» (همان، ۱۳۹۲: ۱۹۳-۱۹۷).

از دگرسوی، این کرنش و استسلام در برابر صاحبان زر، که زائیده نابرابری و فقر اقتصادی است، به نوعی هنجار و ارزش اجتماعی بدل گشته که در بطن خویش ناقل ارزش‌های فرهنگی طبقات متمول به طبقات ضعیف است.

ه) درغلتیدن جامعه به ورطه هلاکت و نابودی

سید قطب در نهایت، نتیجه می‌گیرد که از پیامدهای اجتماعی اصلی و نهایی فقر و نابرابری اقتصادی (هر دو)، انحراف، ضلالت و نهایتاً، هلاکت و نابودی جامعه اسلامی است. وی با تکیه به آیه ۱۶ سوره اسراء^۱ چنین استنباط می‌کند که اگر «فقر اقتصادی» در جامعه‌ای گسترده شود و در اثر «نابرابری اقتصادی»، راه کنز، تکاثر، اتراف، اسراف و متعاقباً عیاشی و فساد در جامعه گشوده شود و اکثریت اجتماع در برابر انحراف فوق، سکوت پیشه کرده و بلکه خود نیز به خیل خدمه مناسبات فوق در آیند، مطابق مناسبات و قوانین طبیعی و تکوینی که خداوند در بطن نظام

۱. «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا»: چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را و می‌داریم تا در آن به انحراف [و فساد] پردازند، در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم گردد، پس آن را [یکسره] زیر ویر کنیم.

آفرینش نهادینه ساخته است، هلاکت و نابودی آن جامعه قطعی و بلاشک است (همان: ۱۹۶). به عبارت دیگر و واضح تر، قطب معتقد است که فقر و نابرابری اقتصادی و پیامدهای اجتماعی آن همچون: عدم توجه به تعالیم معنوی و انحراف انسان از هدف خلقت، ایجاد تفرق، تشتت و تذلل در بدنه اجتماع، ایجاد فساد و انحراف اخلاقی در جامعه و خودفروشی جسمی و روحی در نهایت، امر منتج به استیلائی دگرباره روح جاهلیت، انحراف، اضلال و سرانجام هلاکتی تام و تمام خواهد شد که طومار و شیرازه جامعه اسلامی را از هم دریده و آن را از حرکت در «صراط مستقیم»، مبتنی بر مقاصد شریعت اسلام، باز می‌دارد.

۳. راهکارهای رفع آن

سؤال سومی را که این مقاله به دنبال پاسخ بدان بود، عبارت بود از اینکه: سید قطب چه راهکارهایی را برای رفع فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه اسلامی از منظر اسلام و در قالب حکومت اسلامی ارائه می‌دهد؟ او پس از تشریح علل و تبیین پیامدهای اجتماعی فقر و نابرابری اقتصادی، راهکارهای اسلام را برای رفع این بحران خطیر و بنیادین عرضه می‌کند که مهم‌ترین آنها در ادامه می‌آیند:

الف) اصول توازن، تعاون و تکافل اجتماعی

قطب برای تأمین نیازمندی‌های مادی و معاشی مسلمین، توزیع متناسب ثروت، تحقق عدالت اجتماعی و رفع فقر و نابرابری اقتصادی افزون بر تأکید به توصیه‌های اخلاقی اسلام همچون صدقه، احسان، بخشش و... (همان: ۱۲۴-۱۳۶) که بیشتر و «بیشتر» نقشی درونی و فطری دارند به اصول «توازن»، «تعاون» و «تکافل» اجتماعی، که در قالب قوانین الهی وضع و در پیکره اجتماع تنفیذ می‌شوند، توجه می‌کند و معتقد است که «کفالت نظام‌ها و ساختارهای اجتماعی» بر «کفایت معاش افراد ملت» و «تضمین عدالت اقتصادی» و «از بین بردن فقر و نابرابری»، امری مهم در حکومت اسلامی در راه تحقق بخشیدن به یک عدالت اجتماعی جامع‌الاطراف است. وی معتقد است که اسلام برای تحقق «توازن اجتماعی» و اقتصادی در بدنه

جامعه اسلامی، مجموعه قوانین و اصولی را دارد که باید حکومت اسلامی در مناسبات اقتصادی ساختارها، نهادها و افراد جاری و ساری کند. این قوانین ده‌گانه از دیدگاه سید قطب عبارت‌اند از: ۱. قانون گردش ثروت در دست همه ۲. قانون مصالح مرسله ۳. قانون سد ذرائع ۴. قانون تحریم ربا ۵. قانون تحریم احتکار ۶. قانون همگانی بودن منابع عمومی ۷. قانون تحریم اسراف و عیاشی ۸. قانون تحریم کنز ۹. قانون از کجا آورده‌ای؟ ۱۰. قانون زکات (سید قطب، ۱۳۹۱ الف: ۲۱۲-۲۲۹) که در بخش‌های پیش رو بدان اشاره می‌شود. این اصول همه در جهت ایجاد نوعی توازن و تعادل اجتماعی در راه رسیدن به برابری و ریشه‌کن کردن فقر، وضع گردیده است؛ لیک از منظر او اصولی نظیر تعاون و تکافل اجتماعی دایره تنفذ و توسیع فزون‌تری را به خویش تخصیص داده‌اند (همان، ۱۳۹۱ ب: ۳۳). وی تعاون و تناسب اجتماعی را منبعث از وحدانیت و یگانگی الهی، نوعی الگو و قانون خداوندگاری می‌داند که خالق هستی در بطن آن نهادینه ساخته است و همه اجزای آفرینش را مبتنی بر این الگو در ارتباط احسن با یکدیگر قرار داده، به گونه‌ای که هر جزئی، در ارتباط خویش با سایر اجزا آفرینش و همچنین در ارتباط با کلیت حاکم بر آن، ملزم و محکوم به تن دادن به این اصل است و تمرد از آن را جایز نمی‌داند، و تبعاً انسان نیز به مثابه جزئی از نظام آفرینش بر پذیرش این اصل ناگزیر است:

«راهی جز این نیست که افراد انسان بین خود نیز تناسب و تعاون داشته باشند... بنابراین، اصل و قاعده کلی تعاون، تناسب و نزدیکی به هم است و هرکس از این اصل خارج شود، باید به هر نحوی او را برگردانند، زیرا که راه و رسم عمومی هستی، متابعت بهتر از امیال و خواسته‌های افراد و ملت‌ها و همکاری عمومی موافق با یگانه مقصد هستی و یگانه غرض خالق متعال است» (همان، ۱۳۹۲: ۵۱-۵۲).

وی در ادامه، به تشریح اصل «تکافل اجتماعی» پرداخته، و آن را کفالت، تعهد و مسئولیت عمومی مسلمانان نسبت به سرنوشت یکدیگر در تمامی امور مادی و معنوی معنا کرده و سه شعبه را برای آن در نظر می‌گیرد: ۱. تکافل فردی یا تکافل بین فرد و خودش، بدین شیوه که انسان مبتنی بر دستورات و تعالیم اسلام، باید همواره بر خویش نظارت تامه داشته و نفس خود را از شهوات بازداشته و به سوی صلاح و رستگاری هدایت گردانده و از هلاکت باز دارد.

۲. تکافل خانوادگی و خویشاوندی: که به کفالت و مسئولیت‌پذیری زن و شوهر در قبال هم در مرتبه اول، در قبال فرزندان در مرتبه دوم و در قبال خانواده نزدیک و دور در مراتب بعدی اشاره دارد. از دیدگاه قطب، در اسلام خانواده خشت اولین و بنیادین بنای اجتماع است و تأمین احسن کفالت خانوادگی مستقیماً منتج به کفالت اجتماعی جامع‌الاطراف خواهد شد. ۳. تکافل اجتماعی: قطب بر این باور است که در اسلام دامنه کفالت اجتماعی بسیار وسیع و خطیر است، تا جایی که در این کفالت مصلحت و مفسده فرد و اجتماع تا حد وحدت نیز پیش رفته است؛ به گونه‌ای که فی‌المثل اگر فقر و نابرابری در جامعه‌ای عارض شده، هم فرد متمول و متمکن و مترف در آن دخیل است و هم قاطبه طبقات محرومی که بدین وضع تن در داده‌اند و هم حکومتی که با اغفال و اهمال و احیاناً انحراف خویش، بستر چنین مناسباتی را فراهم آورده و تحصیل آن را تسهیل کرده است. از دیدگاه قطب، در تکافل اجتماعی، جامعه اسلامی به مثابه کشتی طوفان‌زده‌ای در بستر اقیانوس است که همه افراد آن مسئول حفظ کشتی هستند، هیچ فردی از رعایت مصالح همگانی معاف نیست، هر کسی در اجتماع هم رعیت است و هم نگهبان، هر فردی مسئول هرگونه منکری است که در میان مردم واقع شود، ملت مسئول مستقیم امر فقرا و تنگدستان بوده و به‌مثابه یک تن است که هر جزء آن در مقابل کل درک و احساس واحدی دارند. از دیدگاه قطب این کفالت اجتماعی درنهایت، منتج به نوعی کفایت اقتصادی خواهد شد که ریشه فقر و نابرابری را خواهد خشکاند (قطب، ۱۳۹۲: ۱۰۰-۱۱۷).

ب) انفاق به‌مثابه مسئولیتی اعتقادی و اجتماعی

یکی دیگر از مفاهیمی را که قطب برای از بین بردن فقر و نابرابری در اسلام عرضه داشته و آن را در تقابل با اسراف_ که بر تجمیع و تکاثر و حبس و انحصارگرایی مال و ثروت و تعطیل وظیفه آن راجع است_ قرار می‌دهد، مفهوم انفاق است. انفاق تعهد و مسئولیتی است بر گردن اجتماع مسلمین که حدود زکات را در نوردیده و تا تأمین مکفی نیازهای حیات همه آحاد جامعه ادامه می‌یابد. وی تصریح می‌کند که دامنه آن حتی از تأمین «حد کفاف» و «ضرورت» باید فراتر رفته و شمه‌ای از «التذاذ مشروع» را نیز برای نیازمند فراهم آورد (همان: ۱۸۹-۱۹۴).

ج) تحدید و کنترل مالکیت فردی و خصوصی بی‌قید و شرط

سید قطب بر این باور است که اسلام حق مالکیت فردی را _البته با وسائل مشروعی تملک_ برای افراد جامعه انسانی، ثابت و مسلم پنداشته و آن را از هرگونه آسیب و تجاوز بی‌دلیل بازداشته است. اما وی پس از این مطلب، بحث مهم دیگری را پیش کشیده و آن این است که اسلام حق مالکیت فردی و خصوصی را «مطلق» و «بدون قید و شرط وانگذاشته» و بر آن «حدودی» وضع کرده که صاحب آن را به «انفاق» و به «کار واداشتن» مال و ثروت، «در مسیر مصالح اجتماعی» و «مقاصد شریعت» وامی‌دارد. او با تأکید بر آیه ۷ سوره حدید^۱ و بخشی از آیه ۳۳ سوره نور^۲، چنین استنتاج می‌کند که فرد در مالکیت فردی، بیش از هر چیز، به‌مثابه «وکیل» است که اجتماع او را به وکالت اموال خویش برگزیده است. از دیدگاه وی مال و ثروت به حسب عمومیت خود، حق اجتماع است و نه فرد انسان و اجتماع نیز در این مال، جانشین خدایی است که جز او مالکی نیست. به‌عبارت‌دیگر، او بر این عقیده است که مالی که در دست بشر است، مال‌الله است و مردم اصالتی نداشته و جانشینانی بیش نیستند (قطب، ۱۳۹۱ ب، ۳۲). سید قطب از سوی دیگر، مالکیت فردی را مالکیت «تصرف» و «استفاده» می‌داند و تصریح می‌کند که شرط تداوم این حق، «شایستگی برای تصرف» است. از این‌رو، زمانی که فردی از افراد اجتماع، فهم و درکی صحیح و مطابق با شریعت اسلام از تصرف را نداشت و از این حق در جهت منافع مادی و شهوات فردی بهره‌گرفت، بر ولی امر مسلمین و همچنین جامعه اسلامی واجب است که حق تصرف را از وی گرفته و به اصلش رجعت بخشند.^۳ قطب

۱. «أْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ»: به خدا و پیامبر او ایمان آورید، و از آنچه شما را در [استفاده از] آن، جانشین [دیگران] کرده، انفاق کنید. پس کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کرده باشند، پاداش بزرگی خواهند داشت.

۲. «وَأَنْتُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ»: و از آن مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدهید.

۳. نظریات سید قطب در این حوزه بسیار به نظریات شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر (ره) در مبحث «مالکیت فردی منوط به مصلحت اجتماعی» شباهت دارد. در این بحث، شهید صدر نیز بر محدود و مقید بودن مالکیت فردی در اسلام مبتنی بر مقاصد شریعت و مصالح اجتماعی تأکید دارد. از دیدگاه وی نیز مالکیت نقشی است اجتماعی که قانون‌گذار (الله)، ایفاء آن را به فرد سپرده، تا در حمل بار گران جانشینی، شرکت و مساعدت نماید. او در امتداد این بحث چنین می‌نگارد که: «مالکیت حقی ذاتی و غیر قابل تخصیص و استثناء نبوده و طبیعتاً تابع مقتضیات جانشینی است و از این‌رو، قبول نصوص دائر بر محدودیت سلطه مالکانه و حتی نصوصی که خلع ید از مالک را در شرایطی افاده می‌نمایند، به‌آسانی مقدور و عملی است». (صدر، اقتصادنا: ۳۲/۲-۳۳)

مبتنی بر آیه ۵ سوره نساء^۱، چنین نتیجه می‌گیرد که حق تصرف، در گرو «رشد» و «نیکو قیام نمودن به وظیفه» است؛ و در صورت انحراف مالک از این دو اصل، حق تصرف و مالکیت او نیز ساقط است. نکته دیگری که قطب در بحث مالکیت بیان می‌دارد، بحث اموال عمومی است که افراد نمی‌توانند آنها را به تصرف خویش در آورند. وی بیان می‌دارد که پیامبر اسلام (ص) سه مورد از این اموال را که «آب، گیاه و آتش» می‌باشند و از «ضروریات زندگی اجتماعی در محیط عربی آن دوره» و باعث آسایش عمومی بوده‌اند را برشمرده است؛ لیک ضروریات زندگی اجتماعی به حسب «محیط»ها و «زمان»های گوناگون متفاوت بوده و مبتنی بر «قاعده قیاس»، که یکی از اصول قانون‌گذاری اسلام است، در جهت رفع «فقر» و «نابرابری» اقتصادی می‌توان موارد دیگری را نیز بر این موارد افزود. قطب در نهایت، تصریح می‌کند که اسلام برای مالکیت مقدمات و شرایطی می‌گذارد که از مصلحت اجتماعی و مقاصد شریعت خارج نشده و منتج به ایجاد انحصار و احتباس ثروت و و نهایتاً ایجاد فقر و نابرابری در جامعه نشود، و همین را «مالکیت شرعی» می‌نامد. از منظر وی، ذیل اصل مالکیت شرعی، عهد مالکیت جز با اقبال و اعتباربخشی از جانب شارع منعقد و تنفیذ نشده و جز از مسیری که وی مقدر کرده است تداوم و استمرار نمی‌یابد. به عبارت دیگر، مالکیت شرعی تملیکی است از طرف شارع_ که نماینده‌ی اجتماع است_ به فردی در چیزی معین و در جهتی خاص، که اگر این مالکیت از طرف شارع نمی‌بود و در آن جهتی که وی تعیین کرده است، مصروف نمی‌شد، به ملکیت فرد در نمی‌آمد (قطب، ۱۳۹۲: ۱۶۳-۱۷۳).

درحقیقت، مقصودی را که قطب از بیان شرایط و حدود مالکیت فردی در اسلام دارد، عبارت از ظرفیت کلانی است که می‌تواند به رفع «فقر و نابرابری اقتصادی» و ایجاد توازن اجتماعی در جامعه اسلامی بیانجامد. بدین صورت که اگر علاوه‌ای قلیل بر اموال و املاک کثیری (ولو به شکل مشروع و تحت عنوان مالکیت شرعی) مالکیت داشته باشند و از این مالکیت خویش در مقام «وکالت اجتماع» در جهت «مقاصد شریعت»، «مصالح اجتماعی»، انفاق، زکات،

۱. «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا»: و اموال خود را _ که خداوند آن را وسیله قوام [زندگی] شما قرار داده _ به سفیهان دهید، و [لی] از [عواید] آن به ایشان بخورانید و آنان را پوشاک دهید و با آنان سخنی پسندیده بگویید.

توازن اقتصادی، تولید ثروت‌های عمومی، ایجاد اشتغال، تکافل همگانی و در یک کلام رفع فقر و نابرابری اقتصادی استفاده نکنند، عملاً، عقلاً و شرعاً از تمامی «حق مالکیت» و «حق تصرف» ساقط شده و بر حکومت اسلامی واجب است که در جهت رفع فقر و نابرابری اقتصادی، که هم اهداف شریعت و هم مصلحت جامعه را به چالشی بنیادین کشیده است، اموال و املاک آنها را در مرتبه اول، به وکالت از جامعه مصادره و تصرف کرده و در مرتبه دوم، با توزیع عادلانه آنها بین طبقات محروم، به توازن و تعادل اقتصادی در بستر اجتماع اسلامی یاری رساند.^۱

د) تحریم شدید مناسبات و معاملات ربوی

از دیدگاه قطب، هیچ کاری از کارهای جاهلیتی که اسلام خواسته است آن را باطل سازد به اندازه ربا، زشت و رسواگرانه باطل و مفتضحانه بر آن خط بطلان کشیده نشده است. وی بر این باور است که بشریت گمراهی که ربا می‌خورد و ربا می‌خوراند، بلاهای نابودکننده و فروشکننده ناشی از دست یازیدن به این نظام ربوی، دائماً بر فرق سر او تازیانه می‌زند و اخلاق و دین و صحت و اقتصادش را به بازیچه می‌گیرد و خود را حقیقتاً درگیر جنگی با خدا نموده است که پیوسته پتک انتقام و عذاب بر او می‌کوبد (قطب، ۱۳۹۳: ۴۸۰/۱-۴۸۱). او بیان می‌دارد که در نتیجه، سیستم ربوی حاصل حقیقی رنج و تلاش همه انسان‌ها، و ثمره عرق جبین و کدّ یمین آدمیزادگان، به صورت فوائد ربوی و سودهایی که متنعمان «زالوصفت» در آن متحمل هیچ‌گونه رنج و زحمتی نشده‌اند، به حساب ایشان واریز و به کیسه آنان سراریز می‌گردد و این گروه

۱. برای اینکه این بحث عینی‌تر شود در این مورد مثال‌های زیادی می‌توان زد که ذکر همه آنها در این محدوده اندک ناممکن است، لیک فقط در باب مسکن می‌توان به این نکته اشاره کرد که مطابق آمارهای وزارت راه و شهرسازی و همچنین اتحادیه املاک مسکن، در ایران بیش از ۲/۵ میلیون خانه خالی از سکنه و فقط در کلان‌شهر تهران بیش از ۵۰۰ هزار ملک خالی از سکنه وجود دارد که عملاً بخش کثیری از مالکان آنها در جهت بهره‌برداری از مسکن، که سرمایه اقتصادی محسوب می‌شود، عامدانه آنها را خالی نگه داشته‌اند. طبق آمارهای موجود، سرمایه‌ای حدود ۲۵۰ میلیارد دلار در این املاک خالی حبس شده و عاطل مانده است. (<https://www.eghtesadonline.com/n/23iu>) کاملاً واضح است که اگر راهکار «تحدید مالکیت خصوصی بی‌قید و شرط» در این مورد اجرا شود، چه «انقلاب اقتصادی» عظیمی در جهت رفع فقر و نابرابری اقتصادی و بحران مسکن اتفاق خواهد افتاد.

«خون‌آشام» تنها مال و دارایی را به زیر چنگ خود نمی‌گیرند، بلکه «نفوذ» و «قدرت» را نیز فراچنگ می‌آورند (همان، ۱۳۵۱: ۱۳۰-۱۳۲). سید قطب تصریح می‌کند که این بلای بانکداری و اقتصاد ربوی، بلای اقتصادی است که رشد می‌کند، لیکن از راستای منافع بشریت، منحرف و کج می‌گردد و به‌سوی مشتی از سرمایه‌دارن رباخوار و مفت‌خوار، سرازیر می‌شود که در پشت میزهای بزرگ بانک‌ها چمپاته زده‌اند و به صنعت و تجارت، با «بهره‌تضمینی» وام می‌دهند، و صنعت و تجارت را وا می‌دارند که در آن راه معینی گام بردارند که هدف اصلی‌اش این نیست که مصالح انسان‌ها را رو به راه سازد، و نیازهایی را که همه‌ی مردمان بدان خوشبخت شوند برآورده کند، و منتهی بدان شود که کار مرتب و منظم و رزق و روزی تضمین شده برای همگان فراهم آرد، و آن کند که آرامش روانی و ضمانت اجتماعی کلیه‌ی مردمان پدیدار گردد؛ بلکه هدف آن این است که تولیدات و فرآورده‌ها، بدان درجه‌ای رسد که بالاترین قدر ممکن «بهره» را تحقق بخشد، اگرچه با در هم شکستن پشت میلیون‌ها کس، و محروم کردن میلیون‌ها نفر و تباه ساختن زندگی میلیون‌ها آدمیزاد، و کاشتن تخم شک و نگرانی و هراس در پهنه‌ی زندگی همه‌ی بشریت باشد. وی درنهایت در جهت تبیین ماهیت ربا و کیفیت ارتباط آن با جهان‌بینی اسلام چند حقیقت را عرضه می‌دارد:

حقیقت یکم: باید مسلمانان بدانند و در ژرفای دل و درونشان جایگزین شود که: اسلام هرگز با سیستم ربوی سر سازگاری ندارد و اسلام و سیستم ربوی، نمی‌توانند در مکان واحدی باشند. صاحبان فتاوی، از میان روحانیون و علماء دینی، غیر از این هرچه بگویند، حيله و نیرنگ است. چه، جهان‌بینی اسلامی با سیستم ربوی و با نتایج عملی آن در زندگی مردمان و جهان‌بینی‌ها و اخلاق آنان تصادم و برخورد مستقیم دارد.

حقیقت دوم: سیستم ربوی بلائی است بر ضد انسانیت. نه تنها این آفت، دشمن ایمان و اخلاق و جهان‌بینی ایشان درباره‌ی زندگی است و بس، بلکه دشمن سرسخت خود زندگی اقتصادی و عملی آنان نیز بوده و زشت‌ترین سیستمی است که خوشبختی بشریت را به‌کلی به نابودی می‌کشاند، و رشد متعادل انسانی ایشان را تباه و متوقف می‌سازد، هرچند ظاهر آراسته‌ی فریبنده‌ای دارد و آنچنان می‌نماید که یار و یاور رشد عمومی اقتصادی است.

حقیقت سوم: معامله و مناسبات ربوی (به هر شکل و نوعی) غیرممکن است که وجدان فرد و اخلاق او را تباه نسازد، و فهم و شعورش را نسبت به برادرش در جامعه مختل ننماید، و زندگی جامعه بشری و ضمانت اجتماعی انسانی را با دمیدن روح آز و طمع و خودخواهی و نیرنگ و قمار به گونه گسترده، به پیکرش متلاشی نسازد. اما در عصر حاضر، معامله و مناسب ربوی، انگیزه نخستین کانال‌های سودجویی است... تا اینکه سرمایه‌ای که با ربا قرض شده است، سود و بهره «تضمین شده» ای به بار آورد، در نتیجه، هم بهره ربا از آن پرداخت می‌شود و هم چیزی برای وام گیرنده در برداشته باشد. با توجه به همین امر است که برای بهره‌وری از مال و دارایی، در فیلم‌های فاسد و مستهجن و رقاصخانه‌ها و رستوران‌ها و کافه تریاها و بندگان سفیدپوست، و سایر پیشه‌ها و روش‌هایی که اخلاق بشریت را به کلی تباه ساخته و در هم می‌ریزد (همان: ۱۳۲-۱۳۳) سرمایه‌گذاری می‌گردد:

«سرمایه‌ای که با ربا وام داده می‌شود، تلاش آن بر این نیست که سودمندترین طرح‌ها و پروژه‌ها را برای انسان‌ها ایجاد کند. بلکه همه سعی را بر آن می‌دارد که طرح‌ها و پروژه‌هایی را پیاده کند که سود و بهره بیشتری در برداشته باشد، هرچند همچنین سود و بهره‌ای، بازده تحریک پست‌ترین غریزه‌ها و ناپاک‌ترین خواست‌ها بوده و از کثیف‌ترین نیت‌ها سرچشمه گرفته باشد... آنچه امروز در اطراف و اکناف کره زمین دیده می‌شود، همین است و بس... سبب نخستین آن هم سوداگری ربوی است» (قطب، ۱۳۹۳: ۱/۸۳-۴۹۳ و ۱/۲-۴۳).

از اینجاست که قطب معتقد است که یکی از عوامل اصلی ایجاد فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه، استیلا و تفوق مناسبات ربوی بر آن است، بنابراین نظام اسلامی موظف است که به شدت از آن جلوگیری کند.

ه) اهتمام به پرداخت و وصول زکات و مالیات و غنائم

یکی از قوانین اسلامی دیگری را که سید قطب در جهت رفع فقر و نابرابری اقتصادی در جامعه اسلامی پیش می‌کشد، قانون زکات است که هم دهندگان (که قاطبه جامعه اسلامی را جز اهل ذمه که جزیه می‌پردازند شامل است) و هم گیرندگان آن (حکومت اسلامی) توأمان باید نسبت

به رد و اخذ آن اهتمام ویژه‌ای داشته باشند. وی زکات را حقی مالی دانسته که حائز صبغه‌ای عبادی، سیاسی و اجتماعی است (قطب، بی‌تا: ۶۸) و از این جهت، آن را زکات نامیده‌اند که عامل پاکی و طهارت و رشدونمو فردی و اجتماعی است. وی زکات را «وظیفه»، «فریضه» و حقی از اجتماع بر گردن آحاد آن دانسته که ضامن «کفایت» و «کفالت» افراد و جماعتی از آن می‌گردد که نقصان امکانات مادی و اقتصادی، آنان را از تحصیل ضروریات اولیه حیات و بل امکاناتی که حدود مکفی، مشروع و مقبولی از تمتع و التذاذ را فراهم آورد بازداشته و به وادی فقر و نابرابری و محرومیت غلتانده است. مستحقین زکات از منظر او به تصریح قرآن عبارت‌اند از: ۱. فقرا که کمتر از حد نصاب زکات مالک‌اند و در صورت ملکیت، به همان میزان وامی بر گرده دارند. ۲. مساکین، آنان که هیچ ندارند و طبعاً به عطا و پرداخت سزاوارترند. ۳. والعاملین یعنی کارکنان در امر زکات و تجمیع‌کنندگان آن. ۴. والمولفه قلوبهم یعنی آنان که به دست آوردن دل‌هایشان منظور است و غالباً افرادی هستند که جدیدالاسلام‌اند. ۵. و فی الرقاب یا در راه بردگان و آزادی آنان. ۶. والغارمین یعنی بدهکارانی که قرض تمامی ثروت آنان را فراگرفته است، مشروط بر آنکه در راه معصیت قرض نکرده باشند. ۷. و فی سبیل الله، در راه خدا، مصارفی عمومی که حدش بسته به مقتضیات زمان بوده و شامل هر عمل اجتماعی اعم از تجهیز مجاهدین، درمان بیماران و تعلیم کسانی که از تأمین هزینه‌های تحصیل عاجزند و... در هر محیط و زمان و مکانی است و ۸. ابن السبیل یا در راه ماندگان و کسانی که در اثر جنگ‌ها و غارت‌ها و فشارها و... از مال خویش جدا افتاده‌اند (قطب، ۱۳۹۲: ۲۰۰-۲۰۴). وی ضمن آنکه زکات را شامل همه وجوه ضمانت معیشتی و بیمه اجتماعی در زندگی اجتماعی در جهت رفع فقر و نابرابری اقتصادی می‌داند بر حداقلی بودن این مسئولیت، وظیفه و حق اجتماعی تأکید کرده و به قوانین دیگری چون مالیات و غنائم و... اشاره می‌کند در صورتی که زکات در جهت پرکردن نفاق‌ها و حفره‌های اجتماعی کافی و وافی نبود، ولی امر مسلمین و حکومت اسلامی مخیر و بل موظف‌اند تا حد رفع نیاز و تحصیل مقصود شارع بدان‌ها چنگ یازند (قطب، ۱۳۹۱ ب، ۸۳). در بخش پیش رو به برخی از این قوانین، اختیارات و وظایف پرداخته می‌شود.

و) اختیارات ویژه و تام ولی امر مسلمین در چارچوب شرایع اسلام

سید قطب پس از تبیین مهم‌ترین دستورالعمل‌ها و راهکارهایی که در اسلام، برای رفع فقر و نابرابری نهادینه شده است، به سراغ اصلی آمده که به تعبیر وی، از تمامی موارد فوق‌الذکر «وسیع‌تر» و «منعطف‌تر» بوده و می‌تواند تمامی نقایص و کمبودهایی را که پس از اجرای آنها باقی می‌ماند جبران کند و آن اصلی نیست جز ولایت تام و تمام ولی امر صالح اسلامی در تدوین قوانین نوین (با توجه به مقتضیات زمان) در جهت تحصیل مصالح اجتماعی و مقاصد شریعت. وی ضمن تبیین این نکته که اسلام یک نظام جامد و خشک نیست و احکام تطبیقی آن در حد قرنی خاص و محیطی معین متوقف نمی‌شود، تصریح می‌کند که بر حاکم و حکومت اسلامی صالح واجب است که مبتنی بر مقتضیات زمان، هرچه به حال ملت مضر باشد، رفع و هرچه به نفع ملت باشد را تحصیل نماید. در اندیشه او، این قدرت حاکم نفوذ وسیعی است که همه اصول زندگی را در بر گرفته و تحقق عدالت اجتماعی با همه متفرعاتش نیز در بطن این تنفذ تنیده است (قطب، ۱۳۹۲: ۱۵۸). قطب معتقد است که از جمله قوانینی که به پیشوا و رهبر جامعه اسلامی اختیارات وسیعی داده است، قانون «مصالح مرسله» و «سد ذرائع» است. مبتنی بر اصل مصالح مرسله (مصالحی که نصی خاص بر اعتبار نوع آنها وارد نشده است) حاکم اسلامی می‌تواند در مواقع اضطرار و ضرورت و در جهت تحصیل مصالح اجتماعی و رفع فقر و نابرابری، علاوه بر زکات و... بر اموال توانگران مالیات‌های سنگین قرار داده و حتی به مصادره اموال مازاد بر نیاز آنان که به کنز و گنجینه کردن آن پرداخته‌اند و در جهت اسراف و اتراف و عیاشی از آن بهره می‌برند اقدام کند. او در تبیین قانون سد ذرائع نیز ابتدا آن را چنین تشریح می‌کند که ذریعه به معنای وسیله بوده و منظور از سد ذرائع، برداشتن و از بین بردن وسایل است؛ به عبارتی اصل مستتر در این قانون این است که مقدمه هر حرامی حرام و مقدمه هر حلالی حلال است. وی تصریح می‌کند که در قانون سد ذرائع، نیات و انگیزه‌های فردی و شخصی افراد و کنشگران اهمیت چندانی ندارند، بلکه آنچه حائز اهمیت بس اساسی است، حسن و قبح عقلی و اجتماعی «نتیجه» آن کار مبتنی بر مقاصد شریعت و مصالح جامعه است. قطب در نهایت، تصریح می‌کند که این دو قانون که می‌تواند به‌طور بالقوه، در بطن خویش زاینده

قوانین اقتصادی و اجتماعی بسیاری همچون قانون گردش ثروت در دست همه^۱، قانون از کجا آورده‌ای؟ قانون تحریم کنز و احتکار و اسراف و اتراف و عیاشی و ... باشد، به ولی امر و حکومت اسلامی نوعی مسئولیت، تسلط و اختیارات همه‌جانبه در جهت تحصیل مصالح اجتماعی و رفع فقر و نابرابری اقتصادی می‌دهد (همان: ۲۰۵ - ۲۱۳).

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در آغاز این پژوهش ذکر شد، اهداف این مقاله تبیین، تحلیل و بررسی علل و پیامدهای اجتماعی فقر و نابرابری اقتصادی و راهکارهای رفع آن در اسلام و از منظر اندیشه سید قطب بود. در این مقاله، مشخص شد که فقر و نابرابری اقتصادی از دیدگاه قطب، امری به‌غایت، مذموم بوده که تعالیم اسلامی نه تنها آن را به رسمیت نشناخته بلکه به‌شدت با آن مخالفت می‌ورزد. وی که توحید را به‌مثابه ارکان اصلی اسلامی تبیین کرده و همه مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را _در جامعه_ از آن منبعث می‌داند، بر این باور است که تخطی از خط توحید در عقیده و شریعت اسلامی، علت‌العلل تعطیل قوانین اقتصادی اسلام در جامعه و عامل بنیادین تکوین فقر و نابرابری است. وی نقش حکومت و دولت اسلامی را - با همه قوای اجرایی، مقننه و قضایی آن - در این زمینه نقشی اصلی و حیاتی می‌داند و در این حوزه - علاوه بر توجه به تفرد و نقش آحاد جامعه - بیشتر رویکردی ساختارگرایانه دارد. قطب معتقد است که در اسلام، قوانین اقتصادی مشخصی تعبیه شده است که اجرای آن بر عهده حاکم و حکومت اسلامی است و در صورت اهمال و سستی در انجام این قوانین، مناسبات فقر و نابرابری به‌نحوی گسترده در جامعه اسلامی، نمایان شده و پیامدهای ناگوار آن همچون عدم توجه به تعالیم معنوی و انحراف انسان از هدف خلقت، بر افروختن شعله تفرق و تشتت و تسلط روح کین‌توزی، حسدورزی و ذلت‌پذیری در جامعه، سوق افراد جامعه به عیاشی، فسق و فجور، فساد و انحراف اخلاقی و خودفروشی و درنهایت، انحراف جامعه اسلامی و غلتیدن آن به ورطه اضلال و جاهلیت و هلاکت رخ می‌نماید. بنابراین، وی در همان حالی که اقتصاد را در

۱. «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ». (۷/حشر): تا میان توانگران شما دست‌به‌دست نگردد.

جامعه اسلامی به مثابه «وسيله» و نه «هدف» پنداشته و بدان اهمیتی بنیادین و غایی نمی‌بخشد؛ بر سره و راست نمودن وجوه اساسی آن در جامعه، مبتنی بر «مقاصد شریعت» و «مصلح اجتماعی» تأکید مؤکد داشته و قوام اجتماع انسانی و اسلامی را منوط به آن می‌داند؛ از اینجاست که وی معتقد است که قاطبه آحاد جامعه از مردم و حکومت و... باید برای رفع این بحران عظیم اجتماعی منسجم و متحد شده و با راهکارهایی همچون توجه به اصول توازن، تعاون و تکافل اجتماعی، تحصیل انفاق و تحریم اسراف، تحدید و کنترل مالکیت فردی و خصوصی بی‌قید و شرط، تحریم شدید مناسبات و معاملات ربوی، اهتمام به پرداخت و وصول قطعی زکات و مالیات و غنائم و اختیارات ویژه و تام حکومت اسلامی و ولی امر مسلمین (که طیف وسیعی از موارد را در برمی‌گیرد) به رفع آن همت گمارند. قطب معتقد است که نظام اسلامی نظامی متحجر، متقهقر و منجمد نبوده و در مسیر تحقق اهداف و مقاصد شریعت، می‌تواند با انعطافی زائدالوصف از علم نوین و سایر تجارب مثبت بشری که از دایره نص و حدود آن بیرون نجسته است، در جهت تحقق عدالت اجتماعی معهود و رفع فقر و نابرابری بهره گیرد.

با توجه به موارد مطرح شده در مقاله، درنهایت، می‌توان چنین استنتاج کرد: همان‌گونه که در بخش نهایی «چارچوب مفهومی» بیان شد، نظریات قطب در باب پدیده و مفهوم «فقر اقتصادی» و «نابرابری اقتصادی» با مفاهیم «فقر نسبی» و «نابرابری» که اسمیت و تأمین بدان اشاره کرده‌اند همگون و/یا حداقل همگراست؛ اما تعابد و واگرایی وی با آنها (و سایر نظریه‌پردازان غربی) نه در تعریف مفاهیم که در بیان علل، پیامدها و راهکارهای رفع این بحران و پدیده اجتماعی است. وی در این جهت به اسلام، قوانین اقتصادی آن و/یا به عبارتی دیگر، اقتصاد اسلامی چنگ یازیده و آن را اقتصادی می‌داند که با اتخاذ مناسبات و قوانین منبعت از قرآن و سنت، علاوه بر تأمین «نیازها و کالاهای طبیعی و لازم» برای توده مردم و رفع «فقر نسبی» و «نابرابری اقتصادی»، آزادی و فرصت‌های اجتماعی برابری را برای شکوفایی استعدادهای آحاد جامعه به وجود آورده و مسیر تحقق مقام «استخلاف» عمومی نوع انسان را بر پهنه گیتی تسهیل گرداند. ذکر این نکته در پایان ضروری است که شرح و بسط و نقد و بررسی گسترده آراء اقتصادی قطب در این حوزه و همچنین ارائه راهکارهای عملیاتی نوین‌تر، نیازمند مقالات و حتی کتبی بس متعدد و

مفصل است و امیدواریم که این مقاله در حد وسع خویش راهی را برای تحقق تحقیق و تتبعات فزون‌تر در این زمینه بگشاید.

منابع

- تأمین، ملوین (۱۳۸۸)، *جامعه‌شناسی قشریندی و نابرابری‌های اجتماعی*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر توتیا.
- حامد، سید (۱۳۹۴)، *حکمت‌هایی از سید قطب در شناخت زندگی*، ترجمه زهرا عبدالهی، شیراز: انتشارات ایلاف.
- سن، آمارتیا (۱۳۸۲)، *توسعه به مثابه آزادی*، ترجمه وحید محمودی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران (دانشکده مدیریت).
- شهری، گل‌سخن (۱۳۹۱)، *مفهوم جاهلیت و اصول‌گرایی مذهبی-سیاسی در اندیشه سید قطب*، تهران: نشر احسان.
- صدر، سید محمدباقر (۱۳۵۷)، *اقتصادنا: بررسی‌هایی درباره مکتب اقتصادی اسلام ج ۲*، ترجمه ع. اسپهبدی، تهران: انتشارات اسلامی.
- علیپور، عفت (۱۳۸۸)، *اندیشه سیاسی سید قطب*، تهران: نشر احسان.
- قطب، سید (۱۳۵۰)، *اسلام و دیگران*، ترجمه سید محمد شیرازی، تهران: کانون انتشارات عابدی.
- قطب، سید (۱۳۶۵)، *فاجعه تمدن و رسالت اسلام*، ترجمه علی حجتی کرمانی، تهران: انتشارات القبس با همکاری انتشارات فردوس.
- قطب، سید (۱۳۶۹)، *ویژگی‌های ایدئولوژی اسلامی*، ترجمه سید محمد خامنه‌ای، تهران: انتشارات کیهان.
- قطب، سید (۱۳۷۳)، *آینده در قلمرو اسلام*، ترجمه سید علی خامنه‌ای، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- قطب، سید (۱۳۷۸)، *معالم فی الطریق (نشانه‌های راه)*، ترجمه محمود محمودی، تهران: نشر احسان.
- قطب، سید (۱۳۹۱ الف)، *اسلام و صلح جهانی*، ترجمه زین‌العابدین قربانی و سید هادی خسروشاهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- قطب، سید (۱۳۹۱ ب)، *ما چه می‌گوییم*، ترجمه و توضیحات سید هادی خسروشاهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- قطب، سید (۱۳۹۲)، *عدالت اجتماعی در اسلام*، ترجمه محمدعلی گرامی و سید هادی خسروشاهی، قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
- قطب، سید (۱۳۹۳)، *فی ظلال القرآن (در سایه قرآن)* ج ۱، ترجمه مصطفی خرمدل، تهران: نشر احسان.
- قطب، سید (۱۳۹۳)، *فی ظلال القرآن (در سایه قرآن)* ج ۲، ترجمه مصطفی خرمدل، تهران: نشر احسان.
- قطب، سید (۱۳۹۳)، *فی ظلال القرآن (در سایه قرآن)* ج ۳، ترجمه مصطفی خرمدل، تهران: نشر احسان.
- قطب، سید (۱۳۹۳)، *فی ظلال القرآن (در سایه قرآن)* ج ۴، ترجمه مصطفی خرمدل، تهران: نشر احسان.
- قطب، سید (۱۳۹۳)، *فی ظلال القرآن (در سایه قرآن)* ج ۵، ترجمه مصطفی خرمدل، تهران: نشر احسان.
- قطب، سید (۱۳۹۳)، *فی ظلال القرآن (در سایه قرآن)* ج ۶، ترجمه مصطفی خرمدل، تهران: نشر احسان.
- قطب، سید (۱۳۹۵)، *مبانی تفکر اسلامی*، ترجمه ابوبکر حسن‌زاده، تهران: نشر احسان.
- قطب، سید (بی تا)، *اسلام و استعمار*، ترجمه محمد جعفر امامی، قم: انتشارات امید.
- گیدنز، آنتونی؛ بردسال، کارن (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- لابن، ژان (۱۳۵۹)، *جامعه‌شناسی فقر*، ترجمه جمشید بهنام، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ملک، حسن (۱۳۹۱)، *جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی*، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- خانه‌های خالی راهی بازار می‌شود؟ (۱۳۹۸/۰۹/۲۷) برگرفته از لینک: